



نتیجه نظامی و
نتیجه جهاد و
مبارزه بود. اگر
فشار نظامی
نمی بود،
آمریکایی ها هرگز
متقاعد نمی شدند
که با ما سرمیز
مذاکره بنشینند و
با ما تفاهم کنند

برسانیم و آن را امضا کنیم؛ یعنی مبارزه سیاسی هم قوت خودش را داشت، ولی این مسأله نتیجه نظامی و نتیجه جهاد و مبارزه بود. اگر فشار نظامی نمی بود، آمریکایی ها هرگز متقاعد نمی شدند که با ما سرمیز مذاکره بنشینند و با ما تفاهم کنند. آن توافق نتیجه این بود که فشار جنگ بر آمریکا بسیار زیاد شد و آمریکایی ها ناتوان شدند و به توافق رضایت دادند.

نقش دولت مستقر در مذاکرات صلح چه بود؟

ما در مذاکرات دوحه دو بُعد داشتیم؛ یکی مذاکرات بین آمریکا و افغانستان و دیگری به نتیجه رسیدن با طرف های مختلف افغانی. این هم در توافق نامه ها آمده بود. اولین چیزی که ما از آمریکایی ها می خواستیم این بود که آنها باید تمام نیروهای خود را در زمان تعیین شده اخراج کنند. چیزی که آنها می خواستند این بود که آمریکا و نیروهایش در افغانستان آسیبی نبینند. دوم این که قرار شد این موضوع بین ما و آمریکا بماند. سوم این که ما می خواستیم مسأله از راه نظامی حل نشود و فقط از راه سیاسی و مذاکرات حل بشود؛ به خاطر این که جلوی جنگ و خونریزی و اختلافات داخلی گرفته شود. ما از سال های ۷۳ تجربه این را داشتیم؛ آن زمان مجاهدین موفق شدند کابل را بگیرند، اما موفق به ساختن نظام نشدند و درگیری داخلی پیش آمد و شرایط بدتر از قبل شد. ما هراس داشتیم که وضعیت به درگیری داخلی منجر شود؛ لذا تسجیل کردیم که مذاکرات بین افغانی را دوام دهیم. آن زمانی که پیمان امضا شد و در جریان داخلی که اشرف غنی حکومت تشکیل داده بود، آنها وقت کشی کردند. ما وقت داده بودیم که بعد از ده روز مذاکرات آغاز شود، ولی آنها تا چند مدت حاضر نشدند. شما می دانید که مذاکرات یک جاده دوطرفه است و نمی شود یک طرفه پیش